

مبانی فقهی و حقوقی مشروعیت ضمان دولت در پرداخت خسارت ناشی از کاهش ارزش پول

جمیله جعفری* / احمد باقری**

چکیده

گاه دولت با اتخاذ بعضی از رویه های اقتصادی یا سیاسی موجب کاهش ارزش پول و در نتیجه تورم شده و به دلیل کاهش ارزش دارایی های مالی و قدرت خرید، به گروه های مختلف جامعه خساراتی وارد می گردد. ضمان مسئبین و مباشرین کاهش ارزش پول و تورم، جزو موضوعاتی است که مورد تردید و اختلاف فقیهان و حقوقدانان قرار گرفته است.

در این جستار اثبات شده است که دولت در صورت تحقق شرایط ضمان، مسؤول پرداخت خسارت ناشی از اعمال و تصمیم های زیان آور خویش و ملزم به جبران آن است و از آنجا که اشخاص حقوقی جز در مواردی که اختصاص به طبیعت انسانی و ذات او دارد، مانند اشخاص حقیقی موضوع هر حق و تکلیفی قرار می گیرند، مبانی و ادله ی ناظر به ضمان اشخاص حقیقی، به ضمان دولت به جبران خسارت ناشی از کاهش ارزش پول نیز تعمیم داده شده است.

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات اصفهان، گروه فقه حقوق، اصفهان، ایران

** استاد فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تهران، نویسنده مسئول bagheri@ut.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۲/۴/۱۲ - پذیرش نهایی: ۹۲/۱۱/۱۲

قاعده عدالت، قاعده حرمت مال مسلمان، حفظ امنیت اقتصادی و نظم عمومی به عنوان مبانی عام، و قاعده‌هایی چون اتلاف، لاضرر، و تسبیب در شمار مبانی خاص اثبات این نوع از جبران خسارت، قلمداد شده و مورد استناد قرار گرفته‌اند.

بر پایه یافته‌های این پژوهش، چنانچه دولت با اقدام‌هایی از قبیل چاپ اسکناس بدون کارشناسی دقیق یا بی‌پشتوانه یا با ایجاد مناقشات سیاسی و دامن زدن به اختلافات داخلی و جناحی، موجب بروز مشکلات اقتصادی، و در نتیجه کاهش ارزش پول و اضرار به مردم شود، ضامن است و باید خسارات وارد شده را جبران کند.

کلیدواژه: ضمان، کاهش ارزش پول، مسؤولیت دولت، جبران خسارت

طرح مسأله

عدالت اقتصادی، یکی از اصول مهم اقتصاد هر دولت و حکومتی به شمار می‌رود؛ تورم شدید، امری ناپسنداست و نظام‌های مختلف باید زمینه‌های ایجاد و عوامل آن را از بین ببرند. بر اساس آموزه‌های اسلام، افزایش قیمت‌ها، اخلاق و رفتار مردم را فاسد می‌کند؛ امانتداری را از بین می‌برد و انسان را در فشار و سختی قرار می‌دهد (الکافی/۱۶۴/۵). همچنانکه بخش‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، به ویژه ارزش‌های اخلاقی جامعه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

توسعه فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دولت؛ موجب دخالت بیش از پیش دولت‌ها و تأثیر آن در زندگی مردم شده است؛ به طوری که فعالیت‌های گسترده دولت و پیچیدگی نظام‌های سیاسی و تصمیمات حکومتی و ارتباطات روزافزون مردم با دستگاه‌های اداری و کارکنان دولتی، در زمینه‌های مختلف تولیدی و اقتصادی و تجاری، محیطی را فراهم ساخته که احتمال ورود خسارت به آنان بیشتر شده است. در این میان با توجه به اصل ضرورت جبران خسارت، «مسؤولیت دولت در جبران

خسارت ناشی از کاهش ارزش پول» از موضوعاتی است که امروزه می‌تواند قابلیت طرح به صورت مشروح و کاربردی داشته باشد.

بی‌تردید شریعت اسلام نیز برای این مسأله پاسخی مناسب دارد که دستیابی به آن از طریق تتبع در متون فقهی و آرای فقیهان با ملاحظه‌ی قواعد فقهی و اصولی، مهم‌ترین هدف این تحقیق محسوب می‌شود. ارتباط ناگسستنی این مسئله با موضوع عدالت اقتصادی و تأثیرات شگرف آن بر امور فرهنگی و اخلاقی جامعه، ضرورت بحث در این زمینه را موجه می‌سازد. به ویژه آن که اثبات مشروعیت ضمان دولت بر پایه‌ی مبانی فقهی و حقوقی مورد قبول نظام حقوقی کنونی ما، می‌تواند خلاءهای قانونی موجود را برطرف و ابهامات را مرتفع سازد.

در این پژوهش باید پاسخ داد که آیا خسارات ناشی از کاهش ارزش پول ملی، با توجه به ماهیت دولت‌ها، قابل جبران است؟ مسؤول جبران خسارت چه شخصی است؟ آیا اساساً در نظام حقوقی ایران بسترهای لازم برای جبران خسارات ناشی از تقصیر و خطای دولت پیش‌بینی شده است؟ و ضمانت اجرای عدم پرداخت خسارت از طرف دولت در جایی که دولت مسؤول پرداخت خسارت شناخته شده باشد چیست؟

مسئولیت مدنی دولت

از آنجا که دولت و نهادهای مربوط به آن یکی از مسائل نوپدید بوده و قدمت و سابقه آن از نظر تاریخی هم‌زمان با بروز و ظهور دین اسلام نمی‌باشد، دستیابی به احکام ناظر به مسئولیت دولت با ماهیت جدید آن در فقه اسلامی، امری مشکل به نظر می‌رسد. تنها موردی که براساس آن می‌توان ردپای مسئولیت دولت را پیدا نمود، مربوط به خطا و اشتباه قضات و لزوم جبران آن از بیت‌المال طبق احکام و موازین اسلام می‌باشد. هرچند قاعده «خطاء الحاکم فی بیت‌المال» می‌تواند به نوعی مبین

مسئولیت دولت در قبال خسارات وارده باشد، اما موضوع مسئولیت مدنی دولت، به علت عدم حضور فقها در دستگاه های حکومتی، به صورت جامعه و مستقل در کتب فقهی بررسی نشده است.

مواردی چون جبران خسارت ناشی از خطای قاضی (اصل ۱۷۱ ق.ا، ماده ۵۸ ق.م.ا سابق و ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی جدید) و همچنین موارد پرداخت دیه از بیت المال (ماده های ۲۴۴ و ۳۱۳ ق.م.ا سابق و ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی) مورد بحث فقیهان قرار گرفته اند که به نوعی مرتبط با موضوع یاد شده است. فقهای امامیه بر این نظرند که هر گاه ضرری از حکم قاضی متوجه جان یا مال کسی گردد، در صورتی که قاضی، در استنباط یا اجتهاد دچار خطا و اشتباهی شده باشد، جبران خسارت بر عهده بیت المال خواهد بود؛ ولی اگر ضرر به دلیل تقصیر قاضی باشد، ضمان یا پرداخت دیه بر عهده خود قاضی است (جواهر الکلام/۷۸/۴۰-۷۹؛ المبسوط/۳۵۸/۲). به عبارتی اگر قاضی در حکمی که راجع به اموال یا قصاص اشخاص می دهد، با وجود تلاش زیاد خطا کند، جبران خسارت بر عهده بیت المال است نه دارایی شخصی او. همچنین مسئولیت قاضی در صورتی که خطا کرده و از اصول و قواعد قضاوت تخطی نماید، و قضاوت در حال عصبانیت یا پرخاشگری از موجبات مسئولیت قاضی بر مبنای تقصیر او دانسته است (الروضه البهیة/۲/۳۴۶). به علاوه، دیه مقتولی که در شارع عام به قتل رسیده و قاتل وی یافت نشده و نیز دیه شخصی که به عمد یا شبه عمد کشته شده و قاتل متواری گشته و امکان پرداخت دیه از اموال جانی و یا بستگانش ممکن نباشد، باید از بیت المال پرداخت شود (همان/۷۲/۳)؛ چرا که از وظایف اصلی دولت، ایجاد امنیت در همه ابعاد (اقتصادی، اجتماعی سیاسی، و...) است. بدین ترتیب دولت در ابتدا وظیفه دارد تا بستری فراهم نماید که امکان ظهور و بروز کسانی که به نحوی امنیت مردم را به مخاطره می اندازند، سلب شود و سپس در صورت شکل گیری این قبیل حرکت ها، با کشف آنها، حق

خسارت دیده را به وی اعاده نماید و در صورت عدم توانایی در شناخت مسببین، می‌بایست، خود به جبران خسارت اقدام نماید.

حدود مسؤولیت مدنی دولت در حقوق ایران

علمای حقوق، وظایف دولت را به دو دسته «حاکمیتی» و «تصدی‌گری» تقسیم نموده‌اند. در اعمال حاکمیتی دولت در مقام استفاده از حق حاکمیت و اقتدار ملی است، تنها نفع عموم را در نظر دارد و برای اجرای وظایف خود در نقش آمر و فرمانده ظاهر می‌شود. ولی در اعمال تصدی‌گری، دولت به کارهایی می‌پردازد که مردم نیز در روابط خصوصی انجام می‌دهند. در این گونه اعمال، دولت در نقش تاجر و صنعتگر ظاهر می‌شود و همانند سایر اشخاص حقوقی به داد و ستد می‌پردازد، که شامل امور خدماتی و فرهنگی می‌باشد اموری که می‌تواند از طریق اشخاص حقوقی نیز اعمال شود (وقایع حقوقی مسؤولیت مدنی/۱۲۷).

در حقوق ایران مسؤولیت مدنی دولت به طور مطلق نمی‌باشد، بلکه این مسؤولیت در مورد خساراتی است که ناشی از اعمال تصدی‌گری دولت است که در آن نشانی از قدرت سیاسی دولت دیده نمی‌شود؛ مثل خرید و فروش و مواردی از این قبیل که دولت آن‌ها را به عنوان این که دارای شخصیت حقوقی و مسؤول حفظ دارایی و منافع و اموال عمومی است، انجام می‌دهد. در مورد اعمال تصدی‌گری، دولت مسؤول خساراتی است که به افراد وارد می‌کند و در این قبیل اعمال، دلیلی بر سلب مسؤولیت دولت وجود ندارد. ولی، در مورد اعمال حاکمیتی، دولت مسؤول خسارات وارده نمی‌باشد. همان‌طور که در ماده ۱۱ قانون مسؤولیت مدنی آمده: «هرگاه اقداماتی بر حسب ضرورت برای تأمین منافع اجتماعی طبق قانون به عمل آید و موجب ضرر دیگری شود، دولت مجبور به پرداخت خسارات نخواهد بود».

قانون‌گذار، نظریه عدم مسؤولیت دولت در اقدامات حاکمیتی را پذیرفته است؛ در واقع در این مرحله بحث تعارض منافع عمومی با منافع خصوصی افراد است که در بیشتر موارد، منافع خصوصی افراد، به علت اهمیت منافع عمومی نادیده گرفته می‌شود، طبق ماده ۸ قانون لایحه مدیریت خدمات کشوری، امور کشوری منحصر در اعمال حاکمیتی و خدماتی و فرهنگی و زیربنایی می‌باشد. در حقوق کشور ما اصولاً مسؤولیت مدنی، مبتنی بر تقصیر است و تقصیر دولت نیز در مورد اعمال تصدی‌گری که موجب خسارات شده باید اثبات شود. مسؤولیت مدنی دولت در قانون اساسی دراصل ۱۷۱ قانون اساسی آمده است: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد». اما مسأله اصلی این است که این حقیقت چرادر موارد خاص مثل ضمان کاهش ارزش پول و ضمان باز داشت شدگان و زندانیان بی گناه و غیر آن مورد توجه قرار ننگرفته است. این وظیفه‌ی مهم دولت شاید به دلیل شفاف نبودن و اجمال یا سکوت قانون، مورد تردید واقع شده است. گاهی دولت در مسیر توسعه و ایجاد تحولات اقتصادی و سیاسی به صورتی عمل نموده که امور اقتصادی و سیاسی بر مسؤولیت مدنی دولت، اولویت یافته و در عمل از ظهور و اجرای قوانین مسؤولیت مدنی شانه خالی نموده است. در این بین موضوع ضمان دولت ناشی از کاهش ارزش پول، افزون بر آن که پیامدهای اقتصادی آن مورد توجه است، از نظر ارزشی و فقهی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و از جهت آثار مثبت و منفی اقتصادی، بر زندگی اکثر افراد جامعه، قابل اغماض نمی‌باشد. این نوع مسؤولیت در حالی مطرح می‌گردد، که ادله فقهی و روایات (وسائل الشیعه، باب ۱۰، آداب القاضی؛ شرائع الإسلام/۴/۲۹۰) وارد شده در باب خطای

قاضی، مطلق بوده و منحصر در مورد یا موارد خاصی نیست، هر چند به عنوان نمونه و تمثیل در نصوص نقل شده مواردی بیان شده است.

ضمان دولت در کاهش ارزش پول

با توجه به اثبات اعتباری بودن پول از نظر مشهور فقیهان (خویی، رساله عملیه/۴۹۷، موسوی بجنوردی، نقش اوراق مالی در فقه اسلامی/۷؛ مکارم شیرازی، مروری بر ماهیت شناسی پول و دیدگاه فقیهان/۲۷؛ جامع المسائل/۲۶۶) این بحث مطرح می شود که سیاست های پولی و مالی دولت که گاه موجب کاهش قدرت خرید پول می شود مطلقاً جایز است، و یا در صورت وجود مصلحت اجتماعی و ضرورت، مجاز خواهد بود؟ اگر دولت با عملکرد خود موجب پایین آمدن ارزش پول شود، آیا نسبت به دارایی های پولی و مالی افراد به تناسب کاهش قدرت خرید، مدیون نیست و یا ضامن است و باید آن را جبران کند؟ مبنای این جبران خسارت چیست؟

آن دسته از سیاست های پولی و مالی که سبب تورم شدید، و منشأ آثار منفی شوند، جز در اوضاع اضطراری هرگز پذیرفته نیست، و هیچ فقهی با توجه به اهداف اقتصادی نظام اسلامی، در وضع غیر اضطرار چنین سیاست هایی را مجاز نمی داند؛ (ربا در حالت تورم و ضمانت سقوط پول/۶۸) به همین سبب بر مسئولان لازم است از اتخاذ سیاست هایی که سبب کاهش شدید ارزش پول می شود، بپرهیزند. قبل از بررسی فقهی این موضوع لازم است به دیدگاه محققان در مورد اصل جبران کاهش پول پرداخت:

دیدگاه های مختلف در ضمان آور بودن کاهش ارزش پول

ضمان کاهش در پول، گاهی ضمان معاملی است و گاه غیر معاملی. ضمان معاملی مانند این که یکصد هزار تومان به یکصد و ده هزار تومان بنابر این که غرض عقلایی در بین باشد، فروخته شود. در این جا خریدار و فروشنده هر دو در نقل و انتقال ثمن و مثن (جنس و بهای آن) ضامن هستند. اگر داد و ستد به صورت نقد باشد طبعاً

غیر از ضمان معاملی، ضمان دیگری نیست، چرا که افزایش و کاهش ارزش مطرح نیست. (صالحی مازندرانی، احکام فقهی پول/۴۵)، اما موضوع بحث ما شامل بخش دوم ضمان، یعنی ضمان غیر معاملی است که آیا این نوع جبران خسارت در کاهش ارزش پول مشروعیت دارد یا نه؟

در این باره چهار دیدگاه از سوی صاحب نظران مطرح شده است:

بر اساس دیدگاه اول که جبران کاهش ارزش پول را مطلقاً جایز نمی‌داند، اگر شخصی مبلغی بدهکار است و هنگام ادای دین ارزش پولی که دریافت کرده بود به شدت کاهش پیدا کرده و حتی به مقدار یک درصد ارزش زمان دریافت آن، تنزل نموده باشد، حق طلبکار همان ارزش اسمی هنگام پرداخت به بدهکار است و بیش از آن، حق مطالبه از مدیون را ندارد. طرفداران این نظریه علاوه بر اینکه جبران کاهش ارزش پول را مصداق ربا دانسته‌اند (جامع المسائل/۲۶۶؛ الأوراق المالیه الاعتباریه/۲۷-۲۸؛ سبحانی، مقاله فقهی کاهش ارزش پول/۹۲) به دلایلی چون مثلی بودن پول (سیستانی، احکام فقهی پول/۱۴۷؛ تبریزی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۱۶۰) و غیرقابل تغییر بودن ارزش اعتباری پول استناد کرده‌اند و بر این نظرند که پول امروزی ارزش ذاتی و واقعی ندارد تا قابل کاهش یا افزایش باشد، بلکه اعتباری محض است و زیادی و کمی آن مانند اصل وجودش بسته به اعتبار اعتبارکننده است نه میل و رغبت مردم (شمس، احکام فقهی پول/۱۸۷). بر مبنای دیدگاه دوم که به نظریه‌ی تفصیل موسوم است، باید میان مواردی که کاهش ارزش پول چشمگیر است با فرضی که کاهش چشمگیر نباشد، تفاوت گذاشت (یوسفی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۹۵؛ مرتضوی لنگرودی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۹۵). برخی دیگر را نظر بر این است که در غصب و امثال آن که بدون رضایت طرف مقابل تأخیر در پرداخت صورت می‌پذیرد، ضمان وجود دارد؛ ولی در غیر این موارد که طرفین با رضایت اقدام به چنین امری می‌کنند، کاهش ارزش پول ضمان آور نیست (صالحی مازندرانی، احکام فقهی پول/۴۶؛ صافی گلپایگانی پاسخ به نامه مورخ/۲۴

۱۳۷۵/۷ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی). در تفصیل دیگری آمده است که عرف در جبران کاهش ارزش پول، بین مهریه و قرض تفاوت می‌بیند به گونه‌ای که در مهریه کاهش ارزش آن را لازم می‌داند، ولی در قرض چنین نیست. بدیهی است که نظر عرف هم در این گونه موارد متبع است. (یوسفی، احکام فقهی پول/۵۰).

اما دیدگاه سوم راه احتیاط را در پیش گرفته و مصالحه را لازم دانسته است. در این میان برخی (گرامی، توضیح المسائل/۵۱۴) با عدم پذیرش جواز جبران کاهش ارزش پول، و برخی (محمدتقی بهجت، مروی بر ماهیت شناسی پول و دیدگاه فقیهان/۱۰۳) با وجود پذیرفتن لزوم جبران کاهش ارزش پول، طریق احتیاط را برگزیده‌اند.

دیدگاه چهارم جبران کاهش ارزش پول را لازم دانسته است و اساساً فلسفه‌ی وجودی پول را بیان ارزش‌هایی‌داند و از این رو ضرورت دارد که در دیون، مهریه و ... ارزش و قدرت خرید حقیقی پول مورد ملاحظه قرار گیرد (نوری همدانی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۶۰). طرفداران این نظریه ذخیره ارزش را وظیفه‌ی پول دانسته‌اند و برای پول‌های کاغذی خاصیتی جز حفظ ارزش و مالیت قایل نیستند (موسوی اردبیلی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۶۲). علاوه بر این پول‌های کاغذی کالا و متاع نیست‌ند و به لحاظ قدرت خرید ارزش‌گذاری می‌شوند (منتظری، پاسخ به نامه شماره ۹/۶۱۹/۵۶/د، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخه ۱۸/۷/۱۳۷۵). جلوگیری از ضرر و زیان داین (اقتصاد اسلامی ۶۲-۶۴؛ شاهرودی، ضمان کاهش ارزش پول/۸۰-۸۱) و همچنین اقتضای عدالت (مشکینی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۶۸) از دیگر دلایلی است که قایلین به این نظریه بدان استناد جسته‌اند.

دیدگاه برگزیده

نظریه لزوم جبران کاهش ارزش مستدل‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد، چه آن که در نقد دیدگاه اول باید یادآور شد که گرفتن زیادتی، یکی از ملاک‌های تحریم

رباست و پرواضح است که جبران معادل کاهش ارزش پول، زیادتی به حساب نمی آید (یوسفی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول/۱۶۹) زیرا در چنین مبادله ای منفعتی حاصل نشده است تا مصداق ربا باشد، هرچند تعداد اسکناس ها بیشتر شده است. شواهد فراوانی وجود دارد که رفتار عرف و عقلا در برابر تغییر ارزش مبادله ای پول تغییر می کند و این حاکی از آن است که میزان مطلوبیت پول های اعتباری فقط از تغییرات ارزش مبادله ای آن ها سرچشمه می گیرد.

بر همین اساس برخی (اقتصاد اسلامی/۶۳) در باب وفا به دین، قیمت یوم الاقراض را ملاک قرار داده اند نه مثل آن دین را و در قرض اوراق نقدی (پول های کاغذی) که قیمت آن در معرض تنزل باشد، چون مثلث تحقق پیدا نمی کند، معیار پرداخت را یوم الاقراض دانسته اند نه قیمت مثل آن را (نظری، پول در اقتصاد اسلامی/۲۱۰).

در باب فتاوی مبنی بر مصالحه و قائلین به تفصیل نیز به طور کلی باید گفت علاوه بر این که حکم به مصالحه نوعی تسامح قلمداد می شود، همه افرادی که مصالحه را مطرح کردند؛ در صورت تنزل فاحش و کاهش شدید ارزش پول، جبران آن را تجویز نموده اند. در نظریه تفصیل نیز در یک طرف قضیه جبران کاهش پول پذیرفته شده است.

قانونگذار نیز نظریه لزوم جبران کاهش ارزش پول را پذیرفته و روش شاخصه بندی بدهی هایی مثل قرض، سپرده های بانکی، مهریه و دستمزدها را پیشنهاد نموده است؛ بر این اساس در صورت وجود تورم ناشی از انتشار بی رویه پول یا هر عامل دیگری، باید کاهش ارزش پول بر اساس نرخ تورم رسمی از سوی بانک مرکزی جبران شود و در نتیجه قانونگذار با الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، (در مهریه ای که وجه رایج باشد)، و نیز در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص جبران خسارت در دین، با اعطای سود بانکی با احتساب نرخ تورم کالاها

و خدمات مصرفی به عنوان جبران کاهش ارزش پول این اصل را تأیید و تصویب نمود تا بخشی از ضرر افراد جامعه به این طریق جبران گردد.

مبانی مطالبه خسارت از دولت در کاهش ارزش پول

با ملاحظه نظریه برگزیده و پذیرش آن توسط قانون گذار، به بررسی مبانی مشروعیت مطالبه خسارت از دولت در کاهش ارزش پول می پردازیم. مبانی این موضوع در دو گروه مبانی عام و مبانی خاص بررسی می گردد. قاعده عدالت، حرمت مال مسلمان، حفظ امنیت اقتصادی و نظم عمومی به عنوان مبانی عام، و قواعدی چون اتلاف، لاضرر، و تسبیب در شمار مبانی خاص این نوع از جبران خسارت قلمداد می شوند.

الف- مبانی عام

۱- قاعده عدالت

حیات اجتماعی و معنوی هر جامعه در گروی عدالت و اجرای قوانین و احکام ناظر به آن است. سهم مؤثر عدالت در ایفای چنین نقشی آنگاه خواهد بود که بدون اغماض در مورد همه به طور یکسان و بدون در نظر گرفتن موقعیت های آنان ظهور یابد و این از شاخص های حکومت و جامعه ای است که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد. اهمیت و جایگاه عدالت در مکتب توحید تا جایی است که خداوند آن را یکی از اهداف بلند بعثت انبیای خود قرار داده است: «ما رسولان خود را بادلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند...» (حدید/آیه ۲۵)، همچنین آیه ۹۰ سوره نحل؛ و آیه ۹ سوره حجرات، به همین مفهوم اشاره دارد. بنابر قاعده عدالت در صورت ارتکاز عام عقلایی به شرطی که این ارتکاز در زمان صدور خطابات شرعیه موجود باشد می توان حکمی را ظالمانه دانست و خطابات مطلق و عام را تقیید زد. و در مواردی که خطاب شرعی وجود ندارد مثل حق ابتکار و

تألیف، همچنان قاعده عدالت می تواند کارگشا باشد؛ یعنی اگر عقلا از نبودن حکمی احساس کنند که به کسی ظلم می شود، با توجه به آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» حکم را می فهمند؛ زیرا ظهور عرفی این آیه بیش از یک شعار است؛ بلکه ظاهر آیه می خواهد به مردم الگو بدهد تا دنبال عدل بروند. حال اگر کاری در ارتکاز عقلا ظلم باشد و نص خاصی هم نداشته‌یم که این ارتکاز عقلایی را بفهماند، مقتضای «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» این است که باید عدالت مراعات شود. به عبارت دیگر شارع احکام شریعت را بر اساس عدالت جعل کرده است و در مواردی شناخت بشر از عدالت را معیاری اثباتی برای شناخت احکام خود قرار داده است. این موارد در جایی است که عرف، حکمی را عدل یا ظلم بداند و شارع با نص صریح (نه ظاهر) آن را ردع نکرده باشد. پس اگر نصی نبود و ظواهر متعددی در مورد ظلم عرفی وجود داشت، آن ظواهر کنار می روند. این دیدگاه میان عدل و ظلم شارع و عدل و ظلم مستحدث فرقی نمی گذارد (اکبریان، مقایسه عدالت با قاعده لاضرر/۱۹۶) بلکه بعضی از فقها عرف مستحدث را هم مرجع تشخیص مصداق ظلم و عدل می دانند (الاجتهاد والتقلید/۶۳-۸۲).

در آثار فقهی بجا مانده از فقها موارد متعددی وجود دارد که فقیهان لزوم پرداخت دین و جبران خسارت را به قاعده عدالت مستند کرده و سرباز زدن از آن را نوعی ظلم دانسته اند بدون آن که میان سبب دین یا شخص زیان دیده و فرد ملزم به پرداخت، تفاوتی وجود داشته باشد، زیرا آن چه موضوعیت دارد، پرداخت خسارت است و سایر مؤلفه های یاد شده، خصوصیتی ندارد که در اصل حکم مؤثر باشد.

صاحب جواهر در مسأله ارش، (جواهر الکلام/۲۳/۲۹۴) و علامه حلی در مسأله ضمان مثلی (الجامع للشرایع/۳۲۴؛ المکاسب/۲/۴۶۰)؛ اقتضای عدالت و منع از ظلم را مورد استناد قرار داده‌اند.

بنابراین قاعده عدالت از جمله اصول کلی خدشه ناپذیر است که اغلب در فقه به آن استناد می شود و همه اشخاص حقیقی و حقوقی صرف نظر از تعداد زیان دیده گان در

برابر این قاعده برابرند. دیدگاه شرع آن است که آن چه نزد شما ظلم محسوب می‌شود حرام است. آیاتی که می‌گوید «ظلم نکنید» و «بین خودتان به عدل رفتار کنید» بدون هیچ شکی حکم ضمان را اثبات می‌کند. پس اگر ترک کاری ظلم باشد طبعاً فعل آن واجب است (اکبریان، مقایسه عدالت با قاعده لاضرر/۱۹۶)، با وجود این اصول کلی نیازی به بیان شارع در حکم هر چیزی و به صورت موردی و خاص نیست و ذکر مواردی در کتاب و سنت فقط به عنوان مصداق بوده و در مقام حصر حکم به موارد بیان شده نیست، فقها نیز اغلب حکم را دایره مدار موارد مذکور ندانسته‌اند، بلکه از موارد ذکر شده می‌توان الغای خصوصیت نمود. بنابراین آن چه مهم است اثبات صغرای قضیه است نه کبرای آن، و مهم این است که آیا عرف در مسئله ما چنین قضاوتی دارد؟ قرائن اثبات می‌کند که عرف، عدم ضمان دولت را در شرایطی که تورّم منسوب به اعمال دولت و کارکنانش باشد ظلم تلقی می‌کند. پس اگر اثبات شود دولت در کاهش شدید ارزش پول مقصر است، و از این طریق افرادی متضرر گردند، طبق قاعده عدالت ملزم به پرداخت خسارت است. زیرا در دیون و روابط مالی جهت رعایت قاعده عدالت و قسط، باید ادای دین از طرف تالف و مدیون به نحو کامل انجام پذیرد. به این ترتیب دارندگان پول های نقد، سپرده گذاران و صاحبان حساب های پس انداز قرض الحسنه و کارمندان دولت و افراد بازنشسته که در آمد پولی ثابتی دارند و مانند این ها، به میزان کاهش ارزش پول، زیان می بینند. در نتیجه حکم به «عدم ضمان دولت» در مواردی که خود عامل ایجاد ضرر از طریق «کاهش ارزش پول» شود، ظالمانه است و با اصل قسط و عدل سازگاری ندارد.

۲- قاعده حرمت مال مسلمان

اصل دیگری وجود دارد که می‌گوید: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه» (المبسوط/۵۹/۳). این روایت مورد تأیید فقهای شیعه و سنی است و هر دو گروه آن را نقل کرده‌اند و حفظ جان و مال مسلمانان را جزء اصول مسلمّه می‌دانند. بر والی و حاکم

واجب است که خون و مال مسلمانان را حفظ کند. و دولت مسؤل خون ریخته شده خواهد بود و لازم است از فراهم شدن زمینه این گونه اعمال جلوگیری نماید تا این که مردم از جهت جانی و مالی تأمین کامل داشته باشند. در مورد کبرای قضیه شبهه ای وجود ندارد اما در بحث صغروی باید متذکر شد که مقتضای حرمت مال مسلم (بلکه مال غیر مسلم که در پناه اسلام زندگی می کند) تنها حکم تکلیفی نیست، بلکه حکم وضعی ضمان را نیز اثبات می کند. حکم وضعی ضمان از قاعده اتلاف و لاضرر و یا روایات خاصه مثل «من أضرَّ بطریق المسلمین فهو له ضامن» استفاده می شود و هر جا که اضرار صدق کند ضمان هم هست. پس جایی که مالی محترم است در صورت اتلاف و تعدی به آن، جبران آن لازم است، جبران خسارت وارده بر مال محترم از جمله احترام به آن مال محسوب می شود. حال تفاوتی نمی کند این مال توسط چه کسی مورد تعدی یا تلف و یا نقصان واقع شود به یقین حکم وضعی را اثبات می کند حتی اگر ضایع کننده مال دولت باشد. به فرض اگر افرادی سرمایه پولی خود را برای مدتی بر اساس معمول در بانک سپرده گذاری کنند و دولت با سیاست های پولی یا تورم، قدرت خرید پول را به طور غیرمتعارف پایین آورد، به نوعی مال آنها را مورد تعدی و در نتیجه نقصان قرار داده و این مصداق از بین بردن احترام مال مسلم است. این نقصان مال در کلام محمد باقر صدر به خوبی تبیین شده است: هر مالی دارای دو ارزش است؛ یکی ارزش استعمالی (ارزشی که از منافع این مال - با صرف نظر از قیمت بازاری آن - برای رفع حوائج استفاده می کنیم) و دیگری ارزش تبادلی آن (قیمت بازاری یک شیء). و ضمان منفعت استعمالی یک شیء در نقص عینی آن منحصر نیست، بلکه اگر عرفاً منفعت استعمالی یک شیء از بین برود گرچه نقص عینی هم پیدا نشود، ضمان وجود دارد. مثل آب چاهی که مزه و سایر خصوصیات فیزیکی آن تغییر نکرده، ولی همه می دانند که آب این چاه در کنار یک چاه فاضلاب قرار گرفته که مسلماً تنفر طباع باعث نقص استعمالی آن می شود (اقتصادنا/ ۳۹۵-۳۹۷)؛ همین خصوصیت

مثال فوق در ارزش پول هم جاری است؛ باتوجه به این که اسکناس منفعت استعملی قابل ذکری جز قدرت خرید ندارد باید آن را در بازپرداخت اسکناس لحاظ کرد؛ زیرا که به منفعت استعملی آن نقص وارد شده است. پس اگر دولت در این سیاست گذاری مقصر باشد، و یا قبل از هر اقدام مصلحت جویانه ای، هشدارهای لازم به سپرده گذاران نداشته باشد، نسبت به پول های سپرده به تناسب کاهش قدرت خرید، که مشخصاً نوعی از بین بردن حرمت مال افراد است، ضامن می باشد.

۳- حفظ امنیت اقتصادی

واژه امنیت که در گفتار معصومان (ع) آمده است اصطلاح شرعی نیست تا در ادله شرعی به دنبال معنای خاصی برای آن باشیم، بلکه این واژه در گفتار معصومان به لحاظ همین ویژگی، اشاره به معنای مرتکز در اذهان عرف و عقلای آن عصر دارد و چه بسا در اعصار دیگر دست خوش تغییر شود (موسی زاده، حاکمیت و عدالت در قرآن و اندیشه سیاسی امام علی (ع) / ۷۵).

امام صادق (ع) می فرماید: همه مردم به سه چیز نیازمندند؛ امنیت، عدالت و رشد و آبادانی (میزان الحکمه / ۴ / ۱۴۱۶). در این روایت نیاز اولیه مردم از نگاه امام معصوم (ع) امنیت، عدالت و رشد معرفی شده است. امنیت در کلام ایشان اطلاق دارد و به طور قطع امنیت اقتصادی را نیز شامل می گردد.

در طول تاریخ دوام و سامان هر نظام سیاسی مشروط به ایجاد شرایط اقتصادی مناسب و آبادانی سرزمین مورد حمایت او بوده است. در اقتصاد اسلامی، رشد اقتصادی، از مصادیق آبادانی و هدف اولیه برای رفاه عمومی و وسیله ای برای رسیدن به آن است. اساساً لازمه پذیرش رفاه عمومی به عنوان هدف والای اقتصاد حکومت اسلامی، پذیرش رشد اقتصادی، به مثابه هدف ابتدایی برای آن است. بدون رشد اقتصادی مطلوب، رسیدن به رفاه عمومی مطلوب غیر ممکن است. بر این اساس ایجاد امنیت اقتصادی باید یکی از اهداف اقتصادی دولت اسلامی باشد. زیرا هم با مبانی

اقتصاد اسلامی تطابق کامل دارد و هم با توجه با راهکارهای ارائه شده در اقتصاد اسلامی قابل حصول و دسترسی می باشد. رسیدن به این هدف مقدس که تنها عامل ثبات و پایداری حاکمیت اسلام است، با رشد و توسعه اقتصادی امکان پذیر است. بدیهی است هر اقدامی در این زمینه نیاز به برنامه ریزی و هدایت صحیح و کنترل دقیق آن از سوی دولت و نظام حاکم دارد. از این رو دولت بنا به اختیارات نظارتی که دارد موظف است اولاً از امکانات و منابع بالفعل و بالقوه اقتصادی کشور آگاهی داشته باشد، ثانیاً با هدایت و کنترل جریان اقتصادی جامعه، زمینه را برای ایجاد توازن بین منابع و مصارف فراهم آورد تا رشد و توسعه پایدار تحقق یابد (مبانی فقهی اقتصاد اسلامی/۱۶۷)؛ برای اثبات این وظیفه ی خطیر حکومت اسلامی، ادله نقلی معتبری در کتب حدیثی به چشم می خورد که بیان می کند یکی از اهداف مهم ایجاد حکومت اسلامی تأمین رفاه اقتصادی و در نهایت رفاه عمومی مردم جامعه است؛ حضرت علی (ع) می فرماید: «نشانه برتری و امتیاز حاکم، آبادانی شهرها است» (شرح غرر الحکم و درر الکلم/۱۶۲). هنگامی که تورّم، شدید باشد و معیار در محاسبه سپرده‌های بانکی ارزش حقیقی آن نباشد، حجم سپرده‌ها کاهش می‌یابد؛ در نتیجه، سرمایه‌گذاری تنزل می‌یابد و در پی آن تولیدات ملّی سیر نزولی در پیش خواهد گرفت. که در چنین وضعی، سرمایه‌گذاری و تولید، کاهش خواهد یافت. پس انداز، عامل اصلی سرمایه‌گذاری و تولید است. هنگامی که پس انداز افزایش یابد، به یقین اگر موانع جدّی دیگری وجود نداشته باشد، سرمایه‌گذاری و تولید افزایش می‌یابد.

حال اگر کاهش ارزش پول سپرده‌گذاران جبران شود و معیار در بازپرداخت سپرده‌های نقدی مردم، ارزش حقیقی سپرده‌گذارها باشد می‌توان پیامدهایی از این قبیل را انتظار داشت: افزایش پس انداز و سپرده‌ها، مثبت شدن سود واقعی سپرده‌های نقدی سرمایه‌گذاری، استفاده بهینه از سپرده‌های نقدی به وسیله بخش خصوصی جهت سرمایه‌گذاری، افزایش تولید، کنترل بخش دلالی کاذب، کنترل روزافزون نرخ تورّم،

یافتن مسیر منطقی توسعه، افزایش رفاه عمومی، و در نهایت نزدیک شدن به اجرای اصل آرمانی عدالت اجتماعی و اقتصادی (ماهیت پول و راهبردهای فقهی و اقتصاد آن/۱۲۱)، هرچند عوامل مؤثر بر کاهش ارزش پول و تورم متعددند ولی گاهی دولت خود به شکلی غیرمتعارف با کاهش ارزش پول موجبات بحران های اقتصادی را ایجاد می کند. به یقین یکی از راه های ایجاد امنیت اقتصادی، جواز «جبران کاهش ارزش پول» برای عاملان ایجاد این نوع ضرر است که حکومت اسلامی باید در دستور کار خود قرار دهد.

۴-نظم عمومی

اصطلاح نظم عمومی در فقه و حقوق، اصطلاح شناخته شده ای است و متون فقهی (کتاب القضاء/۵۵) و حقوقی بسیاری، دربردارنده این واژه است و تعریف های متعددی از آن به عمل آمده است، لیکن برای تشخیص مصادیق نظم عمومی ضابطه دقیقی ارائه نشده است و نمی توان از تمام آن تعاریف چنین ضابطه ای را به دست آورد. نقطه مشترک این تعریف ها، ارتباط مفهوم نظم عمومی با منافع و مصالح عمومی جامعه است. از این رو، برخی از حقوقدانان (وقایع حقوقی مسؤولیت مدنی/۱۵۹)، منافع عمومی را ضابطه تعیین قواعد امری می دانند و قوانینی را که به منظور حفظ منافع جمعی افراد یک جامعه وضع می شوند، قوانین دارای جنبه نظم عمومی و امری می نامند. بدیهی است که غالب قوانین، جنبه اجتماعی دارد و مصلحتی عام در وضع آن، مد نظر قانون گذار بوده است (الفت، نعمت الله، نظم عمومی و الزام به انعقاد قرارداد/۷۹).

وجود نظم و انضباط در جوامع مدنی امری حیاتی است و قانون، وسیله ضروری این مهم است. حکومت ها برای حفظ نظم عمومی و آرامش اجتماعی ناچار به وضع قواعدی هستند تا روابط شهروندان به گونه ای تنظیم شود که هر کس، بدون ایجاد تهدید برای منافع دیگران، از امتیازهای خویش بهره گیرد. قانون در ایفای چنین نقشی

آنگاه کارایی دارد که همگان به ویژه افراد حکومتی در هر رده ای خود را ملزم به رعایت آن کرده و کارهای خود را بر آن منطبق سازند.

وجوب رعایت مقررات عبور و مرور در سطح خیابان ها و جاده ها که مقدمه برقراری نظم در جامعه و حفظ جان شهروندان است، و نیز امر به گشودن در انبار محتکران و فروختن کالاهای موجود در آن به هنگام ضرورت و نیز نرخ گذاری کالاهای مورد نیاز مردم برای پیشگیری از گرانی اجناس و اجحاف بر مردم از تمهیدات دولت برای ایجاد نظم در جامعه است.

فلسفه بسیاری از قواعد از جمله قاعده فراش، قاعده سوق، قاعده احسان، قاعده ید، قاعده اتلاف، همان فلسفه کلی تشریح احکام و نظام قانونگذاری عام یعنی نظم عمومی و ممانعت از اختلال و هرج و مرج در امور اجتماعی است. اهتمام شارع به نظم عمومی به عنوان فلسفه احکام به قدری مشهود است که اگر اجرای خود احکام نیز در بعضی شرایط مستلزم ایجاد هرج و مرج و بی نظمی باشد، شارع با ایجاد قاعده فقهی مانع از اجرای آن حکم می شود. مفاد و مضمون قاعده نفی عسرو حرج، رفع حکم اولیه حرجی در شرایط ویژه است و لاضرر از این نوع است (شاکری گلپایگانی، بحث تطبیقی پیرامون شرط علم در ثبوت حد زنا/۱۳۰). همان طور که متذکر شدیم بی نظمی در مسایل اقتصادی یکی از عوامل مخل بر نظم عمومی است. بر همین اساس، دولت ها برای تأمین عدالت اجتماعی و اقتصادی، نظام تثبیت قیمت ها را دنبال می کنند و بر قیمت کالاها و خدمات و کیفیت آنها نظارت و مراقبت دارند. لذا مانع عرضه داروها و مواد غذایی ناسالم و غیربهداشتی به مردم می شوند، محتکر را سخت کیفر می دهند و بر مسؤولیت تولید کنندگان کالاهای خطرناک می افزایند و مسؤولیت محض تولید کنندگان را طرح می نمایند. تقریباً تمام این امور، جای خود را در مجموعه قوانین به دست آورده اند و دولت ها بر اساس تقنین این وظایف را انجام می دهند. بنابراین، اجرای این قوانین از آزادی قرارداد و تجارت می کاهد و به معاملات چهره اجتماعی

می‌دهد (الفت، نظم عمومی و الزام به انعقاد قرارداد / ۷۰). در اثر پیدایش ضرر وضعیت اقتصادی متضرر تغییر می‌یابد و دارایی او نقصان می‌پذیرد و چون این امر بدون مجوز قانونی به وسیله غیر به عمل می‌آید، نظم اجتماعی متزلزل می‌گردد. قانون برای برقراری نظم اجتماعی به حمایت متضررآمده و جبران خسارت را از ناحیه فاعل آن لازم می‌داند و در این امر سعی و کوشش می‌کند تا آن قدر که ممکن باشد وضعیت اولیه متضرر به صورت قبل از پیدایش ضرر عودت یابد (حقوق مدنی/۴۰۹/۱).

در نتیجه با توجه به تساوی افراد حقیقی و حقوقی در این اصل، دولت در صورتی که در حوزه تصدی‌گری خود موجب بروز کاهش ارزش پول و در نتیجه بحران‌های اقتصادی باشد، ضامن ضرری که به واسطه عملکرد او بر افراد جامعه وارد شده، می‌باشد.

ب- مبانی خاص

۱- قاعده اتلاف

از جمله قواعدی که فقیهان در بحث از ضمان قهری به بررسی آن پرداخته‌اند، قاعده اتلاف است. هر چند مفاد این قاعده (مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ) در کتب حدیثی نیامده ولی از چندان شهرتی برخوردار است که به عنوان حدیث معصوم تلقی شده و مورد استناد فقها قرار گرفته است.

در دامنه شمول قاعده از حیث نوع اتلاف میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد، برخی اتلاف حقیقی و حکمی را بی‌هیچ تفاوتی موجب ضمان و مشمول قاعده اتلاف دانسته‌اند (الروضه البهیة/۳/۵۳۶-۵۳۷؛ جواهر الکلام/۲۲/۲۳۰) و برخی دیگر اتلاف حکمی را از شمول قاعده خارج می‌دانند (موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه/۲/۲۰).

همچنین به موجب اطلاعات ادله در قاعده اتلاف، در پدید آمدن ضمان، عنصر عمد و قصد دخالت ندارد. با این توضیح که در ایجاد ضمان اتلاف، تقصیر شرط نیست ولی انتساب شرط است و باید انتساب فعل زیانبار به فاعل (متلف) احراز شود. به

عبارت دیگر در تحقق اتلاف، کافی است که رابطه علیت بین فعل شخص و تلف مال موجود باشد، هر چند که قصد ایجاد نتیجه در آن نباشد.

حال باید پرسید که آیا ایجاد عوامل کاهش دهنده ارزش پول از بین بردن حقیقی مال است یا از بین بردن حکمی؟ با توجه به این که بعضی از فقها از جمله امام خمینی قاعده اتلاف را یک قاعده عقلایی می‌دانند؛ از نظر ایشان ملاک قلمرو قاعده، نگرش عقلاست و عقلا، افساد بر صاحب مال را موجب ضمان می‌دانند نه افساد بر نفس مال را، پس هر کسی به هر نحوی موجب افساد مال بر صاحب آن شود به نحوی که مالک به مال خود دسترسی نداشته باشد، ضامن است. یعنی در قاعده اتلاف آن چه موضوعیت دارد افساد بر صاحب مال است نه افساد خود مال؛ و افساد بر صاحب مال آن است که مالک عقلاً یا شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند که تشخیص این امر با عرف است (المکاسب/۱۰/۲؛ کتاب البیع/۲/۲۱۷). به نظر می‌رسد بر اساس دیدگاه این دو فقیه، قاعده اتلاف هم شامل اتلاف حکمی و حقیقی و هم شامل اتلاف اعیان و منافع می‌شود؛ چون طبق مبنای ایشان پایه و اساس قاعده اتلاف، سیره عقلا و عرف می‌باشد و عقلا و عرف، اتلاف حکمی و حقیقی و همچنین اتلاف عین و منفعت را موجب ضمان می‌دانند. و نیز هر کسی به مقدار نقش و دخالتی که در از بین بردن مال داشته است، ضامن است. به ویژه آن که در متون روایی هیچ یک از عناوین سه گانه مباشرت، تسبیب و ایجاد شرایط وارد نشده و مدار، صدق عرفی عنوان اتلاف - چه عمدی یا سهوی - است و ظاهراً نصوص خاص هم فراتر از صدق عرفی آن دلالت ندارند (مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه/۲۰۵).

۱-۱- قاعده اتلاف و ضمان دولت

از آن چه در خصوص مستندات و قلمرو قاعده اتلاف بیان شد، چنین استفاده می‌شود که با توجه به مفهوم (من أ تلف مال الغیر) به این صورت می‌توان تبیین نمود که هر فرد حقیقی یا حقوقی و هر مؤسسه دولتی یا غیر دولتی، مال دیگری را از بین

ببرد، حال چه خود مال از بین برود یا مالیت آن، یا کارایی آن، به طور کامل از بین برود یا بخشی از آن نابود شود، از روی ناآگاهی انجام شود یا به صورت عمد، در تمامی این صور ضمان وجود دارد، با این تفاوت که در جایی که عمد باشد افزون بر ضمانت، کیفر هم دارد.

بنابراین متصدیان امور دولتی، چنان چه به سبب مسؤولیتی که دارند موجب اتلاف مال سایر اشخاص شوند باعث ایجاد مسؤولیت مدنی برای دولت می شوند و این دولت است که پس از پرداخت خسارت وارده، طبق روابط و ضوابط درون سازمانی، به کارمند رجوع می کند. پس طرف دعوی شخص زیان دیده از همان ابتدای امر دولت می باشد لذا با توجه به مطالب فوق و این که شارع مقدس و سیره عقلا تأکید بر جبران خسارت می نماید؛ مسؤولیت دولت اثبات گردیده و دولت مسؤول جبران خسارت می شود.

نمونه آشکار این نوع مسؤولیت را در دولت پیامبر اسلام (ص) در برابر خلافتکاری خالد بن ولید که جمعی را به شبهه ارتداد به قتل رسانده و عده ای از اسرای جنگی را کشته و اموال جمعی را گرفته بود، می توان دید. پیامبر عظیم الشان اسلام ضمن ابراز براءت از عملکرد خالد بن ولید، علی بن ابی طالب (ع) را با مقداری طلا و کالا برای پرداخت به گروه ستمدیده فرستاد و فرمودند: «به سوی این مردم ستمدیده بشتاب و رسوم جاهلیت را زیر پا بگذار و دینه کسانی که به ناحق به دست خالد بن ولید کشته شده اند و خسارت اموال به غارت رفته آنان را بپرداز» (بحار الأنوار/۲۱/۱۴۲).

باید دانست که عوامل تورم، گاه مانند جنگ، زلزله، سیل، ارزان شدن قیمت نفت و ... قهری و گاه اختیاری است. قاعده اتلاف همه این موارد را شامل می شود و بر اساس آن عامل کاهش قدرت خرید مردم ضامن است (نقش اوراق مالی در فقه اسلامی / ۳۹). در نتیجه وزیران، نمایندگان مجلس، رؤسای ادارات خاص اگر خارج از حوزه مسؤولیت خود و در صورت نداشتن صلاحیت و توانایی لازم برای داشتن آن مقام و از روی کوتاهی و

سهل انگاری به صورتی عمل کردند یا سخن گفتند و سبب پایین آمدن ارزش پول یا ایجاد تورم شوند، ضامن هستند و فرقی بین مباشر و سبب نیست. بلکه اگر به عمد و برای رسیدن به خواسته های شخصی باشد گناهکار نیز به حساب می آید. بنابراین اقدام هایی که دولت انجام می دهد چه به صورت از بین بردن پشتوانه مادی پول باشد مثل چاپ اسکناس بدون کارشناسی دقیق و بدون پشتوانه و مصرف نمودن پشتوانه این اسکناس ها باشد و یا با سست کردن پشتوانه معنوی پول ملی یعنی با روش های نامعقول در حوزه سیاست داخلی و خارجی موجب مناقشات سیاسی و اختلافات داخلی و جناحی، بروز مشکلات اقتصادی، و در نتیجه کاهش ارزش پول و اضرار به مردم شود، ضامن است. نکته قابل توجه این است که در این صورت نیاز به کارشناسی دقیق در تشخیص تقصیر دولت و وزیران ایشان و دیگر مسئولین و میزان تقصیر آنان است، و نیز نیاز به دقت کارشناسی در تعیین میزان خسارت وارده، نباید نادیده گرفت که تحقیق بیشتر متخصصان اقتصادی را طلب می کند.

۲-۱- قاعده تسبیب و مسؤولیت مدنی دولت

قاعده تسبیب در واقع گسترش دادن موضوع قاعده «من أتلف» و معین کردن آن در سبب است و نه قاعده ای جدا و در برابر آن. و موضوع در ضمان، به موجب قاعده تسبیب، اتلاف مال، اعضاء یا جان می باشد. در روایات، در موارد بسیاری قانونگذار اسلام، سبب را ضامن شمرده که از مجموع آنها، با الغای خصوصیت هر مورد در نگاه عرف، می توان این قاعده را دریافت؛ چرا که این موارد، بسیار گوناگون بوده و به باب خاصی مربوط نمی شوند (بایسته های فقه جزا/۱۳۱). و چنان چه شخصی سبب ورود ضرر و زیان به دیگری باشد، طوری که بتوان از نظر عرف، ورود ضرر را به مسبب اسناد داد، واردکننده ضرر، ملزم به جبران آن می باشد. اما نکته قابل توجه در مسؤولیت مدنی دولت به موجب سببیت این است که هم مفهوم ایجابی و هم مفهوم سلبی آن باید در نظر گرفته شود، چرا که مسؤولیت مدنی دولت در مفهوم سلبی آن از

چنان گسترده گی برخوردار است که تمام ضرر و زیان های ناشی از عدم انجام وظایف و تعهدات قانونی و شرعی را در بر می گیرد. در حقوق ایران در خصوص این که مسبب ورود خسارت دولت باشد، در صورتی که کارمند و متصدی امور دولتی به تنهایی سبب ورود ضرر و زیان به اشخاص گردد، در مرحله اول، دولت مسؤول جبران خسارت وارده است و این دولت است که در روابط خود با شخص کارمند، طبق ضوابط اداری و سازمانی برای جبران خسارت وارده به خود، به کارمند رجوع می کند. اما اگر دولت به تنهایی سبب ایجاد خسارت بر اشخاص گردد؛ در چنین حالتی واضح است که دولت چه سلباً و چه ایجاباً موجب ورود ضرر و زیان گردد، ملزم به جبران آن می باشد. مثلاً اگر تدوین و تصویب آیین نامه ها و مقررات دولتی غیر کارشناسی و در حوزه وظایف تصدی گری خود منجر به ورود ضرر به افراد جامعه گردد (ایجابی) یا این که دولت در تأمین رفاه و آسایش و امنیت، اعم از اقتصادی، اجتماعی و غیره قصور کرده (سلبی) و سبب ورود خسارت به افراد جامعه شود ضامن است و باید این خسارت را جبران نماید.

متون دینی مملو از آموزه هایی است که انسان ها را مسؤول افعال خود دانسته است. به ویژه حاکمان که با کسب عناوین حکومتی و با دست گرفتن قدرت مسؤولیت آنان از دیگر افراد جامعه سخت و شدیدتر خواهد بود. بر اساس آیات قرآن (حجر/۹۲ و ۹۳؛ نمل/۹۳؛ صافات/۲۴) این مفاهیم کاملاً آشکار است. پیامبر عظیم الشان نیز در فرمایشات خویش به جنبه های مختلف این مسؤولیت به خصوص مسؤولیت زمامداران در مقابل مردم اشاره فرمودند: «هر کدام از شما راعی و مسؤول رعیت خود است؛ امام، راعی و مسؤول رعیت خود است، مرد در میان اهل خود، راعی و مسؤول رعیت خود است، زن در خانه شوهرش، راعی و مسؤول رعیت خود است، و خادم در مال سیدش، راعی و مسؤول رعیت خود است» (مسند احمد/۲/۱۲۱؛ مسند بخاری/۱/۲۱۵).

بر این اساس در موضوع جبران کاهش ارزش پول، و دیگر ابعاد اقتصادی چنان چه سببیت دولت در ایجاد ضرر اثبات شود، یعنی دولت بدون در نظر گرفتن مصلحت عمومی و در راستای اهداف غیر حاکمیتی، اقدام‌ها و برنامه‌های خاص و غیر کارشناسی اقتصادی داشته باشد، یا با تغییرات آنی و مقطعی مصوبه‌های قانونی در زمینه‌های اقتصادی یا سیاسی و یا غیر آن موجبات سقوط پول ملی را فراهم نماید و به این ترتیب، مردم و سرمایه‌گذاران را دچار ضرر و زیان یا ورشکستگی کند، با استناد به قاعده تسبیب، دولت ملزم به جبران این خسارات می‌باشد. لازم به ذکر است که یکی از مشکلاتی که در این مسأله وجود دارد این است که علاوه بر اثبات وجود ضرر، باید رابطه سببیت بین تقصیر دولت و ضرر ثابت شود؛ در فرض مسأله باید ضمن بررسی عوامل مختلف کاهش ارزش پول، احراز شود که تقصیر دولت باعث کاهش ارزش پول شده است، و به عبارتی دولت سبب ایجاد این عامل یا عوامل بوده و تشخیص این موضوع نیاز به کارشناسی دقیق دارد که راهکارهای علمی مناسبی می‌طلبد.

۲- قاعده لا ضرر

یکی از ارکان ایجاد ضمان قهری و مسؤولیت مدنی، وجود ضرر است؛ اگر کسی کاری کرده و یا سخنی گفته و یا شهادتی داده و یا به هر طریق دیگر، که باعث ضرر دیگری شده باشد، ضرر مادی و یا معنوی باید زیان وارده را جبران نماید؛ و قاعده «لا ضرر و لا ضرار» نیز پشتوانه این سخن و دیدگاه است. ماده ۱۳۲ ق.م. و ماده اول قانون مسؤولیت مدنی نیز ناظر به این موضوع هستند.

قاعده فقهی «لا ضرر» از جمله قواعدی است که بر اعتبار و مبانی تشریحی مستحکمی مبتنی بوده و بر تأمین ضرر و زیان دلالت دارد. از نظر شرعی و عقلی و عرفی اگر جامعه و مرجعی که افراد زیان دیده به آن پناه آورده‌اند، نتواند موقعیت زیان‌دیده را درک نماید و تحمل این بارگران را به خود آنان واگذار نماید، گذشته از

تضییع حق حمایت اجتماعی از آنان، بستر مناسبی را برای رشد روحیه‌های معارض با جامعه فراهم می‌آورد.

در مورد استناد به قاعده فوق در اثبات ضمان کاهش ارزش پول بعضی معتقدند: اثبات ضمان کاهش ارزش پول با ملاک «ضرر» و این که اگر بازپرداخت مبلغی افزون بر معادل اسمی آن چه از طرف دیگر دریافت گردیده است بر ضامن لازم نباشد، زیان و ضرر در پی خواهد داشت و با قاعده «لاضرر و لااضرار» نفی می‌گردد (یوسفی، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول / ۱۱۰؛ اقتصاد اسلامی / ۶۲/۱ - ۶۴؛ تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی / ۱۲۴)؛ به عبارت دیگر، اگر شخصی حقیقی یا حقوقی، سبب کاهش ارزش پول شود و یا با عرضه حجم بسیار آن، بهایش را بکاهد، ضامن خواهد بود چنان که باید دولت‌های صادرکننده پول را در صورتی که سبب کم‌اعتباری پول در دست مردم شوند، ضامن این کاهش دانست، در حالی که بعضی از فقها این دیدگاه را نپذیرفته (هاشمی شاهرودی، «ضمان کاهش ارزش پول» / ۷۲) و بیان داشته‌اند: میان این مسأله و موارد مطرح شده تفاوت وجود دارد؛ زیرا می‌توان عنوان زیان رساندن [اضرار] را در این موارد نادرست شمرد، چه آن شخص جز در حق خود و آن چه به خودش باز می‌گردد، تصرفی نکرده است از آنجا که آزادی رقابت و غیره را داشته است و از اینرو زیان رساندن صادق نیست. ولی در جایی که غضب یا تباه کرده یا در بازپرداخت تأخیر روا داشته باشد، کاری به ناحق کرده و نزد عرف زیان رساندن است (همان / ۷۳).

به طور کلی درباره استناد به این قاعده اشکال شده که قاعده لاضرر تنها حکم ضرری را از میان بر می‌دارد و هرگز حکمی را که از نبودش زیانی پدید می‌آید، اثبات نمی‌کند. همچنین ضمان، جبران کردن زیانی است که در خارج پدیدار گشته است و این قاعده، جبران زیان را اثبات نمی‌کند، بلکه تنها خود زیان را با برداشتن سبب و سرچشمه قانونی آن در شرع، از میان بر می‌دارد (منیه الطالب فی حاشیه المکاسب / ۲/ ۲۲۱؛ بجنوردی، القواعد الفقهیه / ۱/ ۲۰۰).

طبق نظر شریعت اصفهانی که «لا» را ناهیه دانسته و مقصود از قاعده را نهی از اضرار به غیر دانسته و بر اساس نظر نراقی که مقصود از ضرر را ضرر غیر متدارک دانسته اند؛ این قاعده می‌تواند مستندی برای جبران ضرر، از طرف عامل ورود ضرر باشد. اما بر مبنای شیخ انصاری و محقق خراسانی که «لا» را نافی دانسته‌اند و تنها از این قاعده، حکم یا موضوع ضرری را منفی دانسته‌اند، نمی‌توان از این قاعده حکم اثباتی فهمید؛ اکثر فقها معتقدند که نقش این قاعده، نفی حکم ضرری است نه اثبات حکم. و به تعبیر دیگر، قاعده «لا ضرر» نقش بازدارنده دارد، نه نقش سازنده؛ چون اگر «لا ضرر» نقش اثباتی در احکام داشته باشد، لازم می‌آید که فقه جدیدی تأسیس شود (بجنوردی، القواعد الفقهیه ۲۰۰/۱).

پس با قاعده لا ضرر به عنوان یکی از مبانی مسؤلیت مدنی نمی‌توان حکم به لزوم جبران ضرر و زیان از ناحیه عامل ورود زیان را نمود.

ولی از آن جا که لا ضرر، امضاء قاعده عقلایی در جلوگیری از ضرر زدن به دیگران است و با دقت در فروعات و مسائل ارائه شده در باب قاعده لا ضرر و این که هر گونه ضرر در دایره تشریح نفی گردیده می‌توان گفت: تدارک ضرری که وارد شده از فروع و لوازم نفی حکم ضرری است؛ و هدف اصلی از این قاعده جبران زیان است، چنان که در قضیه سمره بن جندب، پیامبر، حدیث «لا ضرر» را به عنوان دلیل صدور حکم بر قلع درخت خرما اعلام فرمودند و زیان وارده بر مرد انصاری را جبران نمود، پس به نظر می‌رسد قاعده «لا ضرر» علاوه بر رفع احکام ضرری وجودی، اثبات حکم عدمی نیز می‌کند. زیرا اثبات ضمان یکی از فروعات نفی حکم ضرری است؛ و اگر ضرر به وسیله عامل ضرر جبران نشود و زیان دیده متحمل ضرر گردد این با مفهوم لا ضرر در تعارض است. چنان که برخی از فقها (ریاض المسائل ۳۰۱/۲) برای اثبات ضمان در مواردی به قاعده لا ضرر استناد جسته‌اند. شیخ انصاری نیز این مطلب را پذیرفته و می‌گویند: براءت ذمه ضار (ضرر زننده) از تدارک (ضمان)، ضرری است

که با روایت برداشته می‌شود (فراند الاصول/۲/۵۳۴). بنابراین، با پذیرفتن مبنای فقهایی که برای اثبات ضمان به قاعده لاضرر استناد می‌کنند در صورت اثبات تقصیر دولت و عوامل دولت در کاهش چشمگیر ارزش پول، دولت مسؤول جبران تمامی خساراتی است که از این طریق به وسیله کارکنان، کارگزاران و یا به سبب اعمال و تصمیمات حکومتی بر افراد جامعه وارد می‌شود. و تنها چیزی که گستره این مسؤولیت را محدود می‌کند قید «مصلحت عامه» می‌باشد که اعمال آن نیز بدست حاکم اسلامی می‌باشد. همچنین اصول حقوقی اقتضا دارد همان گونه که اشخاص حقیقی اگر خسارت و زبانی وارد آوردند، متحمل پرداخت خسارت می‌شوند؛ در مورد اشخاص حقوقی خواه دولت باشد یا غیر آن نیز همین گونه عمل شود و اصل وحدت احکام شخص حقیقی و شخص حقوقی که در ماده ۵۸۸ قانون تجارت انعکاس یافته، مؤید آن است. به این ترتیب حکم به جبران خسارت بهترین راه برای جلوگیری از ضرر است و ضامن نبودن دولت نسبت به خسارت‌هایی که به مردم در اثر عملکرد ایشان وارد می‌گردد، حکمی است ضرری، و موجب فشار و زیان بر افراد جامعه است. بنا بر این قاعده لاضرر آن خسارت را از میان برده و ضامن بودن دولت از این راه اثبات می‌گردد.

نتیجه

تتبع در آراء فقیهان و نقد ادله‌ی ارایه شده در عدم جواز جبران کاهش ارزش پول، و توجه به قواعد فقهی و ادله نقلی نشان می‌دهد که مسؤولیت دولت و اصل لزوم جبران خسارات توسط دولت نه تنها با مبانی فقهی منافاتی نداشته، بلکه در مواردی خاص ضروری هم دانسته شده است.

براساس قواعد فقهی تسبیب و اتلاف؛ کسانی که به گونه‌ای سبب از بین رفتن مالیت و ارزش پول یا ایجاد تورم و در نتیجه اضرار به غیر شوند، ضامن هستند و فرقی

بین مباشر و سبب نیست. لذا اقدام هایی که دولت انجام می دهد چه به صورت چاپ اسکناس بدون کارشناسی دقیق و بدون پشتوانه باشد و چه به صورت از بین رفتن پشتوانه این اسکناس ها باشد، یا با ایجاد مناقشات سیاسی و اختلافات داخلی و جناحی و یا بی انضباطی های اقتصادی و اهمال در اجرای قوانین و برنامه های اقتصادی و مواردی از این قبیل، موجب بروز مشکلات اقتصادی، و در نتیجه کاهش ارزش پول و قدرت خرید آن گردد، از مصادیق خسارت بوده و ضامن است.

از طرفی در حقوق کشور ما اصولاً مسؤولیت مدنی، مبتنی بر تقصیر است و تقصیر دولت نیز در مورد اعمال تصدی گری که موجب خسارات شده باید اثبات شود. لذا در مواردی که ثابت شود عواملی خارج از کنترل دولت از قبیل شرایط اقتصاد جهانی، حالت اضطرار و ضرورت، و یا اعمال حاکمیت موجب بروز خسارت از سوی دولت شده است، دولت از این نوع مسؤولیت مدنی معاف می گردد.

منابع

- آشتیانی، میرزا محمدحسن، **کتاب القضاء**، ج ۲، قم، دار الهجره، ۱۳۶۳.
- آمدی، محمد تمیمی، **شرح غرر الحکم و درر الکلم**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- احمد بن حنبل، **مسند احمد**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- اکبریان، حسنعلی، **مقایسه عدالت با قاعده لاضرر**، کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۵۶، ۱۳۸۷.
- الفت، نعمت الله، **نظم عمومی و الزام به انعقاد قرارداد**، مجله فقه و حقوق، شماره ۷، ۱۳۸۴.
- امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، ۶ جلد، انتشارات اسلامی.
- انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی بن محمد امین، **المکاسب**، ۶ جلدی، ج ۱، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم، ۱۴۱۵ق.
- _____، **فوائد الاصول**، قیام، انتشارات قم، ۱۳۸۴.
- بهجت، محمد تقی، **مروری بر ماهیت شناسی پول و دیدگاه فقیهان**، مجله نور علم، شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- بهشتی، سید محمدحسین، **اقتصاد اسلامی**، ج ۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

- تبریزی، سید جواد، بررسی فقهی نظریه‌های جبران کاهش ارزش پول، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۹، ۱۳۷۶.
- حایری، سید کاظم، الأوراق المالیه الاعتباریه، دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۱۴ق.
- حلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائح، یک جلد، ج ۱، قم، مؤسسه سید الشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- حلّی (محقق حلّی) نجم‌الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم - ایران، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللعنه الدمشقیه، ۱۰ جلد، ج ۱، قم، ۱۴۱۰ق.
- خمینی (امام)، سید روح‌الله، کتاب البیع، ۵ جلد، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____، الاجتهاد و التقليد، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم، رساله عملیه، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت (ع)، ۱۳۷۱.
- سبحانی، جعفر، مقاله فقهی کاهش ارزش پول، مجله رهنمون، شماره ۶، ۱۳۷۲.
- شاکری گلپایگانی، طوبی، بحث تطبیقی پیرامون شرط علم در ثبوت حد زنا، مجله فقه اهل‌بیت علیهم السلام (فارسی)، شماره ۱۴، سال ۱۳۷۸.
- شمس، سید حسین، احکام فقهی پول، مجله فقه اهل‌بیت علیهم السلام، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۷۶.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله، نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل حقوقی و فقهی ناشی از کاهش ارزش پول، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، مجله رهنمون، ش ۶، ۱۳۷۲.
- صالحی مازندرانی، احکام فقهی پول (۲)، مجله فقه اهل‌بیت علیهم السلام، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۷۶.
- صدر، سید محمدباقر، اقتصادنا، مشهد، مکتب الاعلام الاسلامی، فرع خراسان، ۱۳۵۷.
- طباطبائی، سیدعلی، ریاض المسائل فی بیان الأحکام بالدلائل، ج ۱، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۸ق.
- طوسی (شیخ الطائفه)، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، تهران، المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، ۱۳۷۸ق.
- عابدینی، احمد، ربا در حالت تورم و ضمانت سقوط پول، اصفهان، انتشارات اقیانوس معرفت، ۱۳۸۸.
- فاضل‌لنکرانی، محمد، جامع المسائل، کتابخانه دیجیتال مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌بیت.
- کاتوزیان، ناصر، وقایع حقوقی مسؤولیت مدنی، ج ۳، شرکت سهامی ناشر، ۱۳۸۹.

- کرمی، محمد مهدی - پورمند، محمد، **مبانی فقهی اقتصاد اسلامی**، ج ۷، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵.
- گرامی، محمدعلی، **توضیح المسائل**، ج ۱، چاپ اعتماد، ۱۳۷۴.
- محمّدی ری شهری، **میزان الحکمه**، ج ۱، قم، دار الحدیث.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، **بحار الأنوار**، ۲۶ جلدی، ج ۱، بیروت، مؤسسه الطبع و النشر، ۱۴۱۰ق.
- مشکینی، علی، **پاسخ به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۲**.
- مکارم شیرازی، ناصر، **القواعد الفقهیه**، قم، منشورات دار العلم، ۱۳۸۲.
- _____، **مروری بر ماهیت شناسی پول و دیدگاه فقیهان**، مجله نور علم، شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- منتظری نجف آبادی، حسین علی، **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو القاسم، ۸ جلد، ج ۱، قم، مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
- موسایی، میثم، **تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی**، ج ۲، مؤسسه تحقیقاتی پولی و بانکی، ۱۳۷۷.
- موسوی بجنوردی، سیدحسن، **القواعد الفقهیه**، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷.
- موسوی بجنوردی، سید محمد، **نقش اوراق مالی در فقه اسلامی**، مجله رهنمون، شماره ۷، انتشارات مدرسه عالی شهید مطهری.
- موسی زاده، ابراهیم، **حاکمیت و عدالت در قرآن و اندیشه سیاسی امام علی (ع)**، فصلنامه حقوق اساسی، شماره ۵، سال ۱۳۸۴.
- نائینی، میرزا محمد حسین غروی، **منیبه الطالب فی حاشیه المکاسب**، ۲ جلد، ج ۱، تهران، المکتبه المحمديه، ۱۳۷۳.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، بیروت، مؤسسه المرتضی العالمیه، ۱۴۱۲ق.
- نظری، حسن، میرجلیلی اسلامی، سید محسن، **پول در اقتصاد اسلامی**، ج ۱، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۴.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، **ضمان کاهش ارزش پول**، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام (فارسی)، شماره ۲، قم، ۱۳۷۷.
- _____، **بایسته های فقه جزا**، ج ۱، تهران، نشر میزان - نشر دادگستر، ۱۴۱۹ق.
- یوسفی، احمدعلی، **بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول**، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۳۰، قم، ج ۱، ۱۳۷۷.
- یوسفی، احمدعلی، **ماهیت پول و راهبردهای فقهی و اقتصاد آن**، ج ۱، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۶.